

شماره مخصوص

سال اول - شماره سی ام - ۲۲ مهرماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال



تعمارتنا



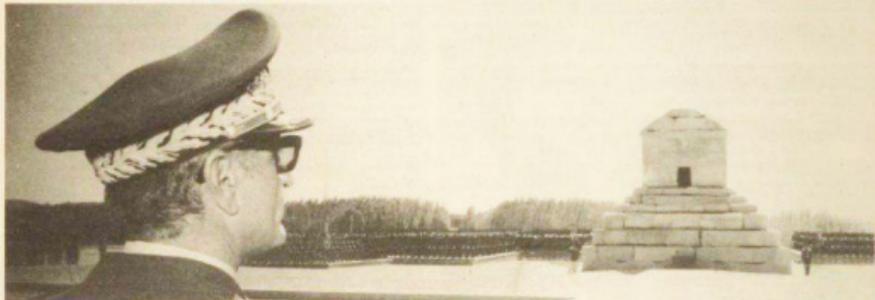
فروغ ایزدی، ابدی
وقابناك تمدن ایران

پاسارگاد ۲۹۰ مبرماه ۱۳۵۰ - ۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ - ۲۵۰۰ سال پس از مرگ کورش به سال ۵۲۹ قبل از میلاد

ادای احترام به کورش

بنیانگذار شاهنشاهی ایران،

نخستین مدافع بزرگ حقوق بشر، شاه مقدس، شاه شاهان



«۲۵ قرن پیش بود که شاهنشاهی ایران بدست کورش بزرگ براساس اصول عالی نועدوستی و تقاضم میان ملل و احترام به معتقدات مذهبی و فکری آنان بوجود آمد و اینکار در دنیایی صورت گرفت که اساس رایج حکومتی آن وحشت و کشتار و ارباب و تحمیل معتقدات قوم غالب به اقوام مغلوب بود. این طرز تفکر در طول تاریخ کهن ایران، همواره اساس حیات اخلاقی و معنوی ملت من بوده است.» از سخنان شاهنشاه آریامهر

ادای احترام
در پاسارگاد
۱۳۰۶

تلاش میکند که ملت هند تاریخش را فراموش کند و جرئت «برپایی خود ایستان» را همراه باستان‌نامه‌اش از دست بدهد، استعمار نو، هم این را می‌خواهد و هم می‌خواهد که بردگان، رزق مقرر یا «تامانده برده‌دار» را به‌آیند انقلاب میل کنند و در خدمت برده‌دار و «شامانه سرود انقلاب» بخواهند!

در جهانی چنین که ملت ایران برده‌اسمها و انقلابیای چنان، داغ ساطقه زده است و درعصر نخست فکری ایرانی دوهزار و پانصدسال ازادگی و سرفرازی را جشن میگیرد آیا میتواند تبریک قلبی سپرده‌داران دوزخار را نیز انتظار کشد؟

تخت‌جمشید رمز و راز نشانه قدرت مادی و معنوی سرزمینی است بنام ایران که هزارانسال بردنیو دنیا دانش و انسانیت و ازادگی پاشیده است و همه ملت‌ها میتوانند در پیته‌ای عقیم از جهان فروغ تخت جمشید را درخانه خود ببینند لذا اگر همه مردم جهان چسراغی در تخت‌جمشید برافروزند بر روشنائی خورشید و بر قدر آن چیزی نیفزوده‌اند.

آیا چراغ را بر خورشید منت است؟

محمود جعفریان

تلفات ۲

انسان در زمینه مالکیت زمین، بارها زمین را به‌خون آغشته است. فتوالمیسم تلقی همه به «فرده بیود» در برابر آن تئوری دلفو مالکیت، دلپادیر نموده پس از نیم قرن در آن سرزمین‌ها که مالکیت لغو شد بنوعی دیگر بندتیرج باز میگردد؟

هنر انقلاب ایران در این بود که بنام «اصلاح زمین» انقلاب کرد و در بسیاری از کشورهای امروز جهان بنام «انقلاب» درهم می‌ریزند اما به «اصلاح» نیز نمی‌رسند.

در بررسی انقلابیای زمان، بنوعی می‌رسیم که اندوهناک‌ترین آن است و در این‌نوع مالکیت فسرده و ملی» را بیگانه لغو میکنند:

اسناد مالکیت‌شرا از یکایک افراد یک‌کشور میگیرند و آن اسناد را روی هم میگذارند، بنام سند مالکیت یک کشور به دست بیگانه میسپارند و یا در حقیقت بیگانه نیرومند چنین میکند؛ قرن بیستم از این‌نوع انقلابیای فراوان دیده است و فراوان خواهد دید باین‌ترتیب که استعمار نو، شرقی یا غربی‌اش بنام انقلاب، یک جامعه و یک ملت را به‌آسانی به‌امارت میرد، از خاورمیانه عربی تا افریقا و اروپا و دیگر نقاط جهان ناظر نمونه‌های روشن آن هستیم.

اگر استعمار کسبه، در هند،

لغو مالکیت ملی و منت‌بر آفتاب؟!

زمین پرورشگاه انسان است، روی آن زندگی میکند و در آن دفن میشود.

زمین طبیعت است و طبیعت زمین را نیز دربر میگیرد.

چگونگی رابطه انسان با زمین و طبیعت موضوع تساؤل و دگر-گونیهای تاریخ زندگی انسان است.

در هر عصری از تاریخ مردم بگونه‌ای با زمین رابطه داشته‌اند. جنبش‌های انقلابی عصر ما هر یک بنحوی درباره رابطه انسان و زمین حکم رانده‌اند:

زمین به فرد تعلق دارد؟ یا به جمع؟

و منظور از جمع چیست؟ برآی پاسخ باین سؤالی، در طول تاریخ، آدمی با یکدیگر به بحث نشسته‌اند و به‌تیرد برخاسته‌اند؛ فاصله استدلال‌ها از مالکیت

مطلق تا لغو آن!

دنیا

از چشم تماشا

گفتگوی
سر دبیر مجله تماشا با

علیا حضرت شهبانوی ایران

● با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، مردم ایران و مردم دنیا تاریخ گذشته ما را بیشتر و بهتر می‌شناسند.

● ما اگر تاریخ و گذشته مملکت خود را بهتر بشناسیم، علاقه بیشتری نسبت به آن احساس خواهیم کرد.

● رادیو و تلویزیون از پسرگترین وسایل آموزشی هستند و وظایف سنگینی به‌عهده دارند.

● پژوهش و جستجو در هنر خیلی خوب است، اما هنر وقتی زنده است که مردم آنرا بفهمند و حفظش کنند.

● جشن هنر شیراز بعنوان شروع یک کار جدید هنری موفقیت بزرگی بوده است.

از: ایرج کرگین



ساعت چهار و نیم بعد از ظهر روز چهارشنبه چهاردهم مهرماه، علیا حضرت شهبانوی ایران نقاشی مرا برای انعام یک مصاحبه اختصاصی پذیرفته‌اند. در کاخ سعدیاد - در دفتر کار شهبانو - این مصاحبه صورت می‌پذیرد. شهبانو لباس بلند و ساده بر تنک سبز روشن - از کارهای صنایع دستی - پتن دارند و گردن‌بند فلزی با چند نگین شیشه‌ای - از ساخته‌های شیرستانی به‌گرمی. دفتر کار علیا حضرت یک دفتر معمولی است. با زیبایی و ظرافتی دلنشین. کتابخانه‌ای کوچک و چند تابلوی نقاشی.

هنگامی که شهبانو اجازه میدهند گفتوگواغاز شود، در یک لحظه دهها پرسش به‌ذهن هجوم می‌آورد، اما از آن میان بر تنک یکی را برمیگزینم و گفتگو را آغاز میکنم.

زمانی که انتخاب این گنگو نصیب من می‌شود، دوباره ترک زنگ زریق می‌سازم، برای آرزای آئین و جشن در عمارت دانشگاهین سال پستانکاری شاهنشاهی آسراول در ط ایران شادی شوری عظیم بسا کرده، شبانو می‌بازم و وقتی پاک ایرانی، وزیر از دید گنگو شیبو می‌آید، وقتی ما این آیین‌ها می‌بینیم، دست‌نخورش چه آسراول می‌شوند و کدام جنبه این آیین بیشتر در دشمنان برپا می‌شوند

● آنچه از هر مطلبی برای من مهمتر است: بزرگداشت تاریخ و تمدن و فرهنگ و دوزخ و پایداری سانه ایران، ایجاد مردم این سرزمین و ۱۹۵۰ و آشنایی با انتخابات برای آرزای ایران و مردم دنیا این فرستاده بزرگ برای شناسایی بیشتر تاریخ گنگو است. ایران امروز، و اینکه چگونه ایرانیان امروز از سنتها و تاریخ و فرهنگ گذشته خود استفاده کرده‌اند، و اکنون چه راهی را می‌پیمایند، شاید بهترین برنامه این جنبه بزرگداشت و احترام است که نشاندهنده قدرت آرماتنگه کوشش به بنیانگذار این اندیشه ملی اند می‌کنند، زیرا آنچه ما واقعاً جشن می‌گیریم، جشن انتخابی است که ایران را برپا می‌کند. این انتخابی است که مخصوص بزرگداشت فلسفه اندیشه بشرستاناله و صلح‌مونسانه کوشش بزرگ است، و این است آنچه که ما به آن احترام می‌گذاریم. شاید در تمام این مراسم آن لحظات برای من راهبتر باشد.

● بنظر من، بنظر شما، بنظر می‌تواند از بی-کزاری این آیین، این جنبه بی‌گناهی ساخت برای تکمیل روابط طوفان آسانی ایرانیان را برکسو، و برانگیزد و ملایه و نوازه بیشتر است. به برکت فرهنگی و هنری ایران آرزوی دیدار



● همیشه گنگو است که واقعاً اگر آدم چیزی را نتواند نیواند دوست نداشته باشد، دل از هر چیز برای یک ایرانی این همه است که ملنگتر از باشد. مردم ملنگ خوش و تاریخ و فرهنگ و هنر است که نتواند، این جنبه آن آنچه در این هفته می‌بینیم، این است که شایسته تاریخ و طبیعت است که از آن بی‌گانه است که بعد از آن بی‌گانه می‌ماند. ما تاریخ سرزمین خود را دوست نمی‌شناسیم و این بدلیل ناآشنایی است که در کار آموزش ما هست و سعی می‌شود رفته رفته با کمک خودمان بیشتر آشنا شویم، زیرا ما درون‌های مختلف تاریخ‌مان و فلسفه زندگی و آفرینی را می‌دانیم که در آن امور

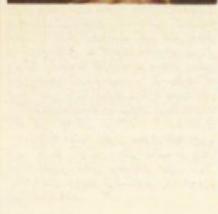
گرفته‌اند، نتوانیم، چگونه می‌توانیم تفاوت کنیم که درونشان تاریخ و طبیعتشان است، این جنبه فرستاده گنگو است که از راه طبیعت، روان و نورانی بودن، مظلوم گنگو خارج از دولت می‌شوند و تصدیق است که اینها می‌شود از طریق گنگو، کتابها و فیلمها تا آشنایی با تاریخ ملنگ خود آشنا شویم، در آرزوی فرهنگ نیز همین است، ماسفلسه با این روزی خیلی کم داریم، و وقتی که آثار ایرانی و تاریخی ما که گویای تاریخ و فرهنگ گذشته ما هستند، ما نتوان داده‌اند و نتواننده‌اند، گنگو می‌تواند آموختن آموختن ما را می‌کند، امروز آینه نویسی، دست‌نخورش و ایران است، البته هستند دست‌نخورش و ایران شناسایی که واقعاً این ملنگ را می‌شناسند و ولی اطلاعاتی ندارند و دربرابر آنها محبت می‌کنند، شاید نتواند برای یک آنچه بیان می‌کند، با یک شخص غایب این تاریخ بلند، و دوستی است که فرهنگ و تاریخ ملنگ‌مان را در طریق که برایشان ملنگ مردم دنیا قلم می‌شدند، شناسایی می‌کنند که در تمام این نظر میزان آموزش و صلح و نیل‌مانند اختلاف فکر و پیوندند، بنابراین ما همیشه هر زمانه‌ای در مملکت کردیم، باید راهی که بتوانیم دربرابران با فرهنگی مختلف اجتماعی صحبت کنیم،

ایرانی توانسته با فرهنگ ملی و عین ملی خود این عوامل را تحت تأثیر قرار داده و شناسایی کرده، امروز هر کسی بخورد می‌تواند فرهنگ اصیل ما شود، سعی خواهیم کرد که عبرت‌انگیز، فرهنگ ملی خود را حفظ و تکمیل کنیم. اما نکته‌ای را فراموش نباید کرد: حفظ فرهنگ باید با شناخت کامل همه جنبه‌های سنتی و تاریخی آن همراه باشد. درست است، می‌توانیم غربی زدگی بدست بی‌دستی و کدام قسمت از فرهنگ و سنت خودمان را نگهداریم، چگونه به چه ها یاد بگیریم و به جوانان نتوانیم کامیاب از خودمان، که از غرب بی‌آشنایی است، باید گرفت و کامیاب‌تر باید نظر کرد و همچنین از سنت‌های خودمان کدام بیشتر اهمیت دارد و کدام کمتر، اینها مسائلی است که نیاز به حرف زدن درست می‌شوند، باید دانست و با درک کامل از آنها با مردم صحبت کرد.

● بنظر من، بهترین وظایف و مسایل ارتباط جمعی، تلویزیون، رادیو و مطبوعات در این زمینه چه می‌توانند بکنند

● من همیشه گنگو است که برترین مساله در ایران برای ما آموزش صحیح است، و تمام اشتباهاتی که امروز به آنها می‌خوریم می‌تواند بدلیل آنست که آموزش صحیح نشاندهنده ما، به افرادی احتیاج داریم که در کارشان حس مسئولیت داشته باشند، این حس می‌تواند در افراد بوجود یابد مگر آنکه از کودکی به آنها آموزش داده‌اند، اما آموزش چه طریقاً، درمجموعه وسیله گنگو، و از طریق رفتار و آفرینش و نوازه و تلویزیون و مطبوعات، در تلویزیون نوازه بر برنامه‌های مخصوص ایرانیان و شناسایی، شناسایی تلویزیون دردها بر با شده، بدلیل اینکه قطع برنامه‌های که برای یک نفری این مفید است شاید نتواند مورد استفاده بلوغ زاهدانی قرار گیرد. اشکال اصلی کار ما اینست که بدلیل اختلاف سطح فکر مردم نقاط مختلف، باید مطالب را در نظر گرفت میزان درک و فهم آنان را که باید و نیز در نظر سواد و حد و توانی در مردم، می‌تواند از طریق وسائل ارتباط جمعی آموختن که لازم است به آنها آموزش بدهیم و تأیید برای می‌تواند این کار از طریق متخصصان و معذکران باشد انجام شود، یعنی از طریق تماس در نظر وضعیت و مکانها، این از نظر انسانی کارها را بسیار دشوار کرده است، مساله مهم آموزش در مدارس است، و مطالب کتابهای درسی، گزینش کتابهای امروز از کتابهای دوره‌های

من بدرد می‌خوریم یا قبل از آن خیلی بهتر است، اما مهم اینست که کتابها همیشه با علاقه‌ای داشته باشند، شعری که جان عشق و آگاهی از فلسفه است که در هیچ کشور دیگری نظیر این را نداشته‌اند - شاید نبود ایرانی عشق این حرف را می‌زنم - شاید نبود ما سادگی بین عشق و حرفها را نداشته‌اند، چیزی بدیده آمده که در شعر آشنایان کمتر ما به لونی از آن محبت نشده باشد، و ما در مدرسه این مطالب را چگونگی یاد بگیریم. در مدرسه، برای بچه‌ها این لیلی مطالب درسی سواد و فراغت هستند است، اما سادگی با این مسائل و گنگو است، می‌توانیم که معنی آنها نیست، می‌تواند است، طوری که بچه درس داد که در دفتر می‌ماند و به آن علاقه‌مند نبود - از میان می‌ماند و مختلف آموزش جدید، و بیفهمی است می‌تواند نشان تلویزیون، و بیفهمی است - چیزی که آن انسان می‌تواند در عین حال می‌شود، بیشتر و بیشتر به ذهن می‌رسد، و بهترین دلیل است که آموزش صحیح است و در دوره ما دارای پیشرفت‌های بسیاری است، همیشه اینها به تحمل زحمات و کارهای دشواری، و وسوسه و لذت‌ها دارد، برخورد کردیم و اشتباهات در آینده انانام‌گسترش پیدا می‌کند.



● همیشه گنگو است که واقعاً اگر آدم چیزی را نتواند نیواند دوست نداشته باشد، دل از هر چیز برای یک ایرانی این همه است که ملنگتر از باشد. مردم ملنگ خوش و تاریخ و فرهنگ و هنر است که نتواند، این جنبه آن آنچه در این هفته می‌بینیم، این است که شایسته تاریخ و طبیعت است که از آن بی‌گانه است که بعد از آن بی‌گانه می‌ماند. ما تاریخ سرزمین خود را دوست نمی‌شناسیم و این بدلیل ناآشنایی است که در کار آموزش ما هست و سعی می‌شود رفته رفته با کمک خودمان بیشتر آشنا شویم، زیرا ما درون‌های مختلف تاریخ‌مان و فلسفه زندگی و آفرینی را می‌دانیم که در آن امور گرفته‌اند، نتوانیم، چگونه می‌توانیم تفاوت کنیم که درونشان تاریخ و طبیعتشان است، این جنبه فرستاده گنگو است که از راه طبیعت، روان و نورانی بودن، مظلوم گنگو خارج از دولت می‌شوند و تصدیق است که اینها می‌شود از طریق گنگو، کتابها و فیلمها تا آشنایی با تاریخ ملنگ خود آشنا شویم، در آرزوی فرهنگ نیز همین است، ماسفلسه با این روزی خیلی کم داریم، و وقتی که آثار ایرانی و تاریخی ما که گویای تاریخ و فرهنگ گذشته ما هستند، ما نتوان داده‌اند و نتواننده‌اند، گنگو می‌تواند آموختن آموختن ما را می‌کند، امروز آینه نویسی، دست‌نخورش و ایران است، البته هستند دست‌نخورش و ایران شناسایی که واقعاً این ملنگ را می‌شناسند و ولی اطلاعاتی ندارند و دربرابر آنها محبت می‌کنند، شاید نتواند برای یک آنچه بیان می‌کند، با یک شخص غایب این تاریخ بلند، و دوستی است که فرهنگ و تاریخ ملنگ‌مان را در طریق که برایشان ملنگ مردم دنیا قلم می‌شدند، شناسایی می‌کنند که در تمام این نظر میزان آموزش و صلح و نیل‌مانند اختلاف فکر و پیوندند، بنابراین ما همیشه هر زمانه‌ای در مملکت کردیم، باید راهی که بتوانیم دربرابران با فرهنگی مختلف اجتماعی صحبت کنیم،

چنانچه است و کارهای زیاد است که کمتر بتواند به علاقه‌های شخصی در برسد. از جمله خستگی کمتر متوالی‌تر مشرف است. مخصوصاً در مسافرت‌ها کمتر خسته می‌شود. کسی که من در بار دارم همه را در دوره مدرسه تحصیل داده‌ام. بعد از آن دیگر چند فرزند است نهاده است. البته از راهی شهرهای خیلی خوبی می‌خواند که کافی بود جاب است و من آنها را با دانت می‌کنم و فرصت بخاطر سردی آنها را می‌کنم. شغری دیگر مولانا صاحب‌الزوری را می‌شناسم. در زمان عراق جدید که شرفی فرزند مسعود ۱۹۵۷م تا شغری اهل نوانک (ان امداد) و شاملو و هم می‌بود. من می‌دانم که در زمان سوئدگان کتابهای فاسد هبات را می‌خواند. من کتابهای شعرا و نویسندگان ایرانی را جمع می‌کنم که با آن روزی مطالعه کنم ولی مناسبات با کارهایش که باید روزانه بخواند و همچنین روزنامه‌ها و مطبوعات، خیلی کم وقت برای مطالعه کتاب و ابرو می‌ماند که آنشکال هو و هست و آن کتاب بیشتر بعد از مطالعه روزنامه و بعد از آن می‌خواند که در آن مطالعه همه را می‌خواند و تمرکز نمی‌تواند باشد. شعر هم باک در واقع ایرانی است و از هنرهای ایرانی مردم بیشتر طرفش کشیده می‌شود. ما شعری خیلی زیادی می‌شناسیم و مردم ما هم به شعر خیلی علاقه دارند. بزرگترین سریالی را خارجی‌ها می‌خوانند. آشنه‌ها ایران را با یک مملکت شایسته می‌شناختند.

در دوره بوسی، ممکن است برسد در بین همگنان بزرگ دوره‌های مختلف بوسی - آرکاستریم - ناصر حکیم - شیوان کلام دوره ۱ بیشتر می‌دانند و گوش می‌دهند.

● بوسی در روحه من خیلی تأثیر دارد اما بیشتر سنگی به سلفا و وضعیت روحه دارد که چه آهنگی را بهتر درک کنم و آن لذت برم. اما بطور کلی آرزوینون بیشتر خوش می‌آید چون آوازش بیشتر شنیدم. از پات، نیون، جاکوئسکی و رحمانوف هبات می‌سرم. آنگلستان، یگاری که هستند از تعداد بوسه‌ها می‌دانند. فیسلی از آوازهای خوش می‌آید مثل مناس، شورت و دیگران.

بوسی ملون را در سالی قبل اصلاً نمی‌دانستم و خوش می‌آمد. اما حالا شاید بخاطر فنونش شراز و با یک مقدار صحت و شنیدن صوت، بیشتر آوازه من بوسی کلاسیک بود و بوسی و موزیک ملون را با هیچ آوازهایی نمی‌شناسم و در گذشته شده تجربه‌ای که منی از بوسی بزرگترین آوازهای آشنه‌ها در شراز خوش آمد. مثلاً آن لطفه سنگی که اجرا می‌کند با آن آوازها، خودم هم به حدی که آلفد خوش آمد، درحاله معمولاً بر کلاسیک بیشتر خوش می‌آید. درحاله سنگی به بویفت و روحه آن دارد مثل ساله می‌آید. کلاسیک اگر خیلی شنیدم شاید خوشم آید اما بعد که آدم از محیط واز نشاید خوش می‌شود آتوت دیگر خوش نمی‌آید.

● با حشرت شیوان، بوسی ایرانی را چطور شناسم و فکر می‌کنم چطور باید باشد؟

● باید بگویم که من در بیکنی و جوانی بوسی ایرانی را نمی‌شناختم و هیچ چیز از آن خوش نمی‌آمد. از وقت هفت سال پیش که به کلاسیک شدم و آواز خوب درک کردم و می‌دانستم و می‌دانم که بوسی ایرانی و کلاسیک را در حدی که شنیدم و آوازها را با هم می‌کنم و بوسی ایرانی‌اش منکر بر می‌گردد و این حساً کلاسیک‌ها، البته نمی‌تواند محیط و بویفت‌خانی باشد. آرکام و راحت‌تر است در محیط مناسب اگر در نظرم بوسی بازی کنم و آواز ایرانی

● سحت از تمام رفته‌های هری شد. ایاز بوسه می‌خواند. می‌دانم که می‌تواند که بیشتر شباهت‌ها را در برده‌است. کشته تا چه حد توانسته است در زمینه هر راه کتابی که با موسیقاران هر من در آنجا با نوبه‌های خوب هر شری و قرب آشنا سازد؟

● نظر من جنس هر شیراز که کرد است که باک از دید هری می‌سود مملکت ما نبود باید. این آواز اگر می‌تواند و برای باک ندان از ایرانیان که امکان‌پذیر است از برنامهای شرف و غری در فنونهای بزرگ دنیا استفاده کند بویفت و امکان استفاده از جنس برنامهای را وجود آورد. در جنس هر نوع نامه هست و همه برنامهای نظر من خوب است. نظر من این بویفت خوبی است که آدم باید امروزه در دنیا چه می‌گذارد، چه برنامهای کلاسیک یا مدرن بویفت جنس هر شری و شرفی نظر من در این ایجاد کرده که فیلاً در هیچ زمینه‌ای بویفت من صدا نبود. هر چه ایجاد سر صدا می‌کند مطابق نیازهای نوشته می‌شود و نیازهای شرف درمی‌گردد. خوشی باک فدای مدت است چون دراز می‌گذرد در زمینه جدی‌های داند بزرگ کردن، نسیم گرفت و بنده شانس می‌کند. قدره باک از این اصلاً از خوش نمی‌رسد اما که بنده من دراز این هر چیست، اما امروز می‌گذرد باک فکر کند و بسند درباره فلان هر چه فهمیده، چه درک می‌کند و چه فداونی دارد و در نتیجه آوازه می‌سازد. ما مدیوریم که در سالیهای آینده افراد بیشتری بتوانند در جنس هر شرکت کنند چون در سالیهای گذشته فقط محدود بودن امکانات، نده کسوف می‌توانست در جنس هر استفاده کند. در هر سال برده‌های آینه‌ها کرده بود نظر مردم را می‌رسد. این فکر خوبی بود و سلفا نظران مردم خیلی مهم است و فهمیدن آنها لازم است. نمایان لاله داشتند در کار برنامهای برنامهای برنامهای هر جنس - که برای موسیقی قابل درک‌تر می‌توانستند. سلفا مطالعه می‌شود که برنامهای در این می‌تواند شود. از لحاظ پسین بنده شخصیت که فنونهای شراز که دنیا پیدا کرده‌ام، کبریم آید اینکه ما چوینان می‌توانیم تبلیغ کنیم. بسیار قابل توجه است. آسان نیست که باک مملکت، آیم باک مملکت آسانی، فنونهای دانسته باشد که در برابر فنونهای که چندین سال است در افریقا پیدا شده آیم بویفت شخصی که واقعا ندان فرهنگ و بوسی و هر چند صد ساله دارد و برای کارشان واردند، بویفتی جنس در زمان کسوف است. من معتقدم که آری باک کار - چندین ساله در جنس شیراز بویفت بزرگی بوده است.

● در دوره بوسی، ممکن است برسد در بین همگنان بزرگ دوره‌های مختلف بوسی - آرکاستریم - ناصر حکیم - شیوان کلام دوره ۱ بیشتر می‌دانند و گوش می‌دهند.

● بوسی در روحه من خیلی تأثیر دارد اما بیشتر سنگی به سلفا و وضعیت روحه دارد که چه آهنگی را بهتر درک کنم و آن لذت برم. اما بطور کلی آرزوینون بیشتر خوش می‌آید چون آوازش بیشتر شنیدم. از پات، نیون، جاکوئسکی و رحمانوف هبات می‌سرم. آنگلستان، یگاری که هستند از تعداد بوسه‌ها می‌دانند. فیسلی از آوازهای خوش می‌آید مثل مناس، شورت و دیگران.

بوسی ملون را در سالی قبل اصلاً نمی‌دانستم و خوش می‌آمد. اما حالا شاید بخاطر فنونش شراز و با یک مقدار صحت و شنیدن صوت، بیشتر آوازه من بوسی کلاسیک بود و بوسی و موزیک ملون را با هیچ آوازهایی نمی‌شناسم و در گذشته شده تجربه‌ای که منی از بوسی بزرگترین آوازهای آشنه‌ها در شراز خوش آمد. مثلاً آن لطفه سنگی که اجرا می‌کند با آن آوازها، خودم هم به حدی که آلفد خوش آمد، درحاله معمولاً بر کلاسیک بیشتر خوش می‌آید. درحاله سنگی به بویفت و روحه آن دارد مثل ساله می‌آید. کلاسیک اگر خیلی شنیدم شاید خوشم آید اما بعد که آدم از محیط واز نشاید خوش می‌شود آتوت دیگر خوش نمی‌آید.

● با حشرت شیوان، بوسی ایرانی را چطور شناسم و فکر می‌کنم چطور باید باشد؟

● باید بگویم که من در بیکنی و جوانی بوسی ایرانی را نمی‌شناختم و هیچ چیز از آن خوش نمی‌آمد. از وقت هفت سال پیش که به کلاسیک شدم و آواز خوب درک کردم و می‌دانستم و می‌دانم که بوسی ایرانی و کلاسیک را در حدی که شنیدم و آوازها را با هم می‌کنم و بوسی ایرانی‌اش منکر بر می‌گردد و این حساً کلاسیک‌ها، البته نمی‌تواند محیط و بویفت‌خانی باشد. آرکام و راحت‌تر است در محیط مناسب اگر در نظرم بوسی بازی کنم و آواز ایرانی

که از لحاظ روحی و از لحاظ باک انسان بودن خوش را خوشتر بدانم. مثال خوبی می‌تواند بریزد. هرمانانی هستند که بیان می‌کنند، در نظرشان چیزی هست و بیان فلسفه زندگی دارند، اینها ممکن است زندگی خیلی مجملی داشته باشند ولی افراد خوشتر هستند. اما در مقابل هزاران نفر هم هستند که تمام امکانات عالی را دارند ولی از همه بدبخترند. البته هر شری اصحاب دارد که اصلاً آرامی زندگی نداشته بود و در واقع با باک رفت طرف محبت، هفتادونگه که همیشه ایرانیان قدیم و دانشمندان شعری ما را کرده، امیدوارم که بتوانیم تمام برنامهای را که داریم هرچه روزی به نمر برسانیم، البته با کمک خود مردم باید این کارها را وجود آورد. هر فردی در هر کاری که دارد برای مملکت اضفیت دارد و خوب است طبقه خصوصی می‌سود. البته همه باید کار کند که مملکت پیش برود و هیچ کسی از دیگری بیشتر است. هر که در کار خودش مشغول است سنگینی ندارد. آن کسی که خیابانها را پاک می‌کند یا آن دانشمندان و با وزیر، همه همه هستند و هر کار شرافتمندانه‌ای محرم است. فکر می‌کنم در واقع این که لندن یا فرانسه اغلب افراد کار خوب‌ها را می‌کنند و اینها ممکن بود بزرگترین آیدمی‌ها باشد. می‌باید گفت که همه در حد خوشان می‌باشند.

● آرزوی من این است که بتوانم در سالیهای آینده باک مملکت، آیم باک مملکت آسانی، فنونهای دانسته باشد که در برابر فنونهای که چندین سال است در افریقا پیدا شده آیم بویفت شخصی که واقعا ندان فرهنگ و بوسی و هر چند صد ساله دارد و برای کارشان واردند، بویفتی جنس در زمان کسوف است. من معتقدم که آری باک کار - چندین ساله در جنس شیراز بویفت بزرگی بوده است.

● در دوره بوسی، ممکن است برسد در بین همگنان بزرگ دوره‌های مختلف بوسی - آرکاستریم - ناصر حکیم - شیوان کلام دوره ۱ بیشتر می‌دانند و گوش می‌دهند.

● بوسی در روحه من خیلی تأثیر دارد اما بیشتر سنگی به سلفا و وضعیت روحه دارد که چه آهنگی را بهتر درک کنم و آن لذت برم. اما بطور کلی آرزوینون بیشتر خوش می‌آید چون آوازش بیشتر شنیدم. از پات، نیون، جاکوئسکی و رحمانوف هبات می‌سرم. آنگلستان، یگاری که هستند از تعداد بوسه‌ها می‌دانند. فیسلی از آوازهای خوش می‌آید مثل مناس، شورت و دیگران.

بوسی ملون را در سالی قبل اصلاً نمی‌دانستم و خوش می‌آمد. اما حالا شاید بخاطر فنونش شراز و با یک مقدار صحت و شنیدن صوت، بیشتر آوازه من بوسی کلاسیک بود و بوسی و موزیک ملون را با هیچ آوازهایی نمی‌شناسم و در گذشته شده تجربه‌ای که منی از بوسی بزرگترین آوازهای آشنه‌ها در شراز خوش آمد. مثلاً آن لطفه سنگی که اجرا می‌کند با آن آوازها، خودم هم به حدی که آلفد خوش آمد، درحاله معمولاً بر کلاسیک بیشتر خوش می‌آید. درحاله سنگی به بویفت و روحه آن دارد مثل ساله می‌آید. کلاسیک اگر خیلی شنیدم شاید خوشم آید اما بعد که آدم از محیط واز نشاید خوش می‌شود آتوت دیگر خوش نمی‌آید.

● با حشرت شیوان، بوسی ایرانی را چطور شناسم و فکر می‌کنم چطور باید باشد؟

● باید بگویم که من در بیکنی و جوانی بوسی ایرانی را نمی‌شناختم و هیچ چیز از آن خوش نمی‌آمد. از وقت هفت سال پیش که به کلاسیک شدم و آواز خوب درک کردم و می‌دانستم و می‌دانم که بوسی ایرانی و کلاسیک را در حدی که شنیدم و آوازها را با هم می‌کنم و بوسی ایرانی‌اش منکر بر می‌گردد و این حساً کلاسیک‌ها، البته نمی‌تواند محیط و بویفت‌خانی باشد. آرکام و راحت‌تر است در محیط مناسب اگر در نظرم بوسی بازی کنم و آواز ایرانی



باید لذت نبرم. در بوسی ایرانی اشعار خیلی مهم است چون معمولاً آواز شعری بزرگ است و خوانندگان خوبی هم داریم. چه زود و چه مراد که خیلی خوب می‌خوانند و صدای بسیار خوبی دارند.

● شیوان دوست دارید اجرای بوسی ایرانی را با کارکنان بزرگ شنونده‌ها سازای ایرانی

● نه، بیشتر همان‌های ایرانی‌ها، پنج شش سال قدیمی و امیل را ترجیح می‌دهم، مثلاً باک خواننده با سه آن‌ها بزرگ هوز می‌گذرد و از کارکنان خودم زیاد خوش می‌آید.





نشه از صفحه ۳

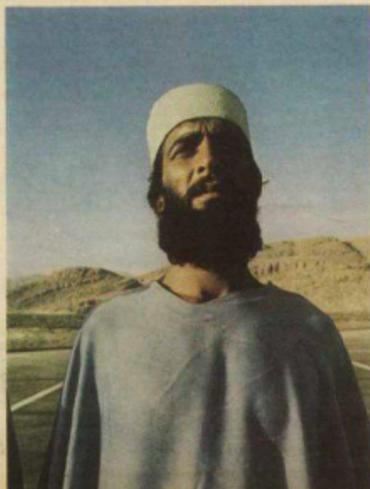
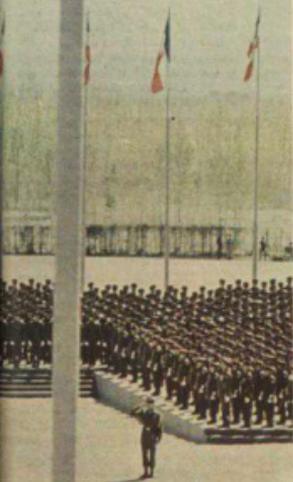
آید از کاخ شاهنشیان
نقشه صلح عالم به گوش،
تا ز ایران سران جهان
باشوند این ندای سروش:

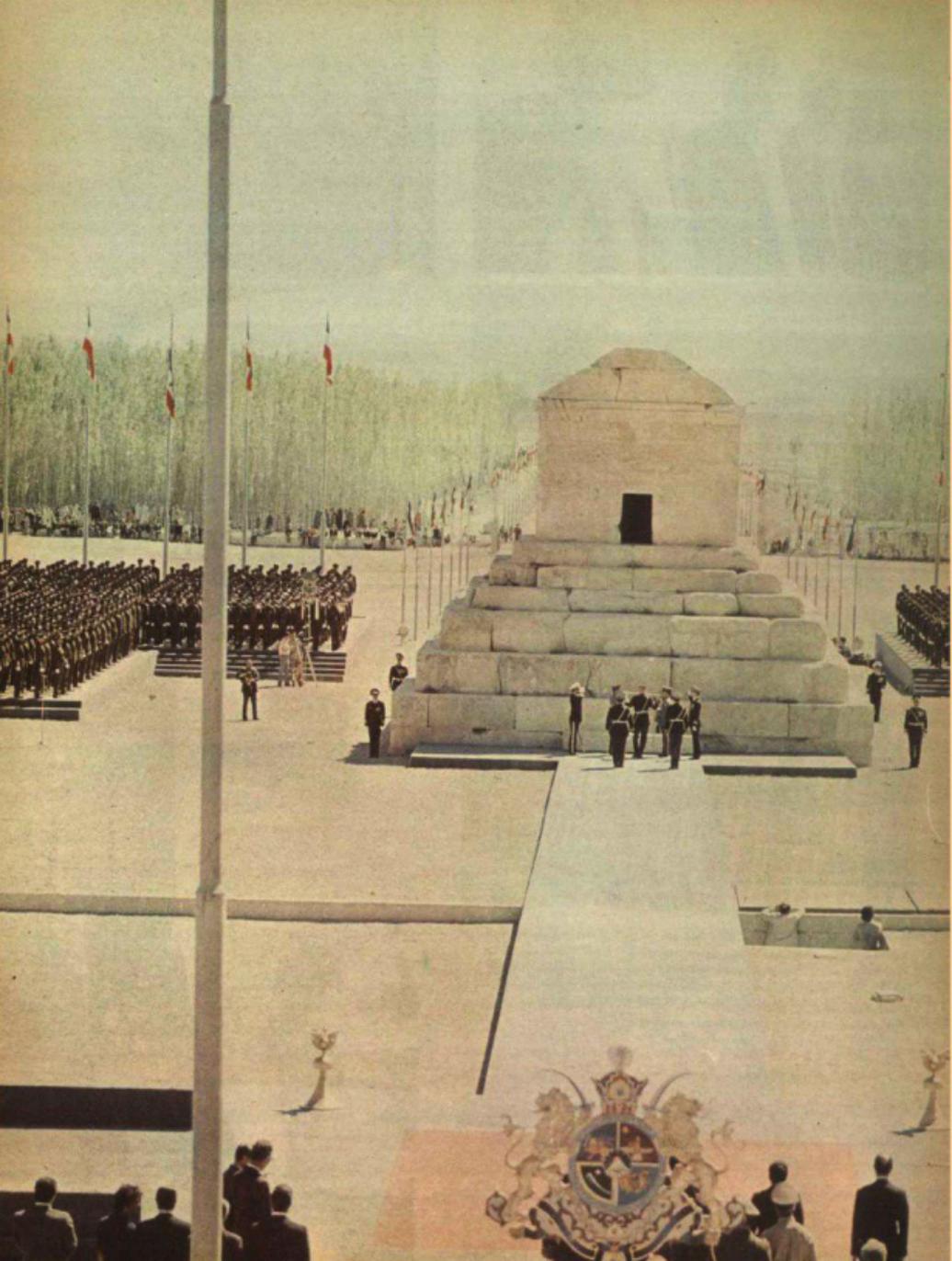
کلمات در دشت پاسارگاد ملین میافکند،
گرداگرد آرمگاه سنگی کورش، قلبهای جوان
سپاهیان می‌تپد و لبان آنان می‌خواند، و یادکلمات
را با خود می‌برد، و جایی در فضا مأمورهای نادار
به چهار گوشه گیتی می‌رساند و مردمانی ناآشنا از
ژادهای زرد و سفید و سیاه می‌شنوند که:

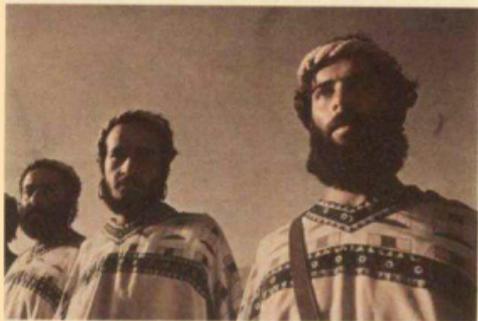
وقتی از ستمگران تیره هر کرانه بود،
روشن از سپاهان ما، چهره زمانه بود
مشهور آزادی نوع بشر، در چنین زمان،
شاه شهبان کورش، از سرزمین ما، داده پرچمان،
که جشن باشکوه ما، به نام او بود به پیا...



چهره‌های از سرایان دوره هخامنشیان را یکی از کتیبه هخامنشی



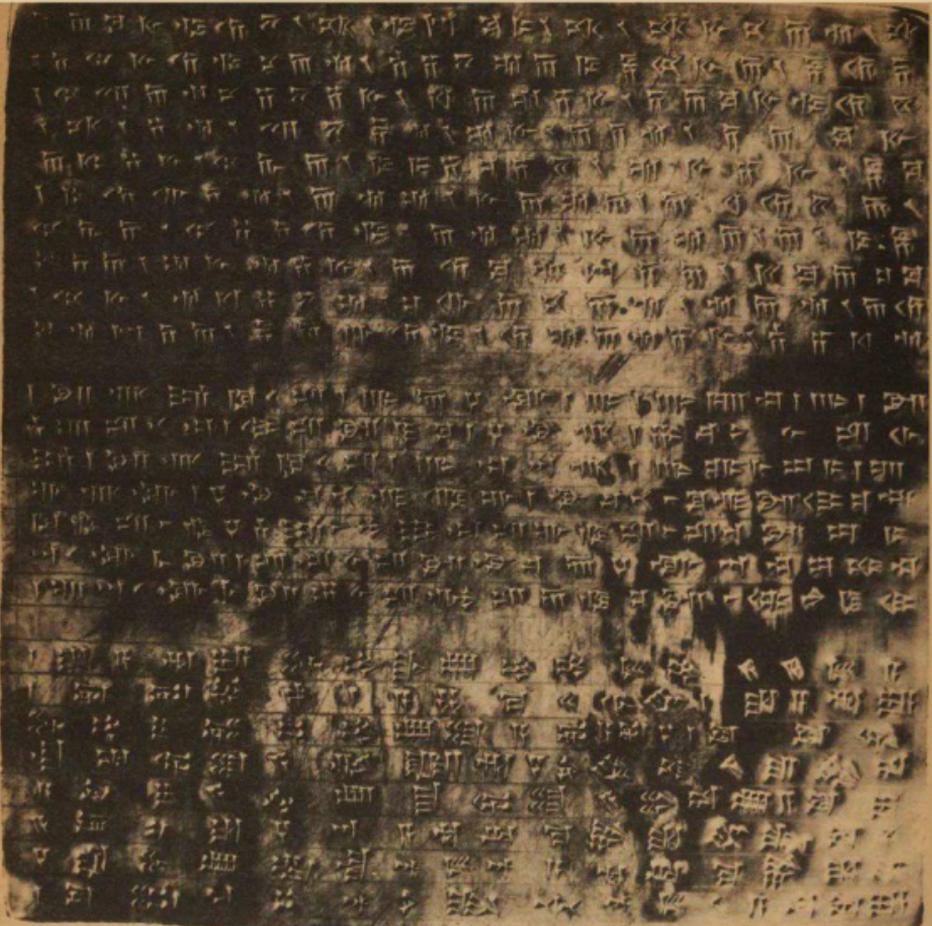




براین دشت، ۲۵ قرن بود که سکوت فرمان می‌زادند. در این دشت زیر سنگهای سخت‌سپید رنگ، مردی خفته که يك مورخ نامدار درباره او گفته است: «اوتوانست دلپای مردمان و ملل را چنان رو بخود كند كه همه میخواستند جز اراده او چیزی بر آنها حكومت نكنند.» و مورخ دیگری نوشته است: «او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته، او يك مسیح بود و مردی كه درباره‌اش تقدیر مقرر داشته بود برتر از دیگران باشد.»

و اینك پس از ۲۵ قرن، یکی از فرزندان این مرد برتر، شاهنشاهی دیگر، باشپاسانو و ولسمش با احترام در برابر او ایستاده‌اند. برپای سنگهای گور آن مرد بزرگ‌گنبدی بسیار به‌علاقت عشق و ستایش نثار میکنند و براین پن‌دشت، و شاید در سراسر ایران یک‌دقیقه سکوت حاکم میشود تا در هر ثانیه از این دقیقه سکوت مقدس، طنین پیاسهای گوری خطاب به مردمان سرزمینش و خطاب به‌انسانها و بتاریخ، در اندیشه میلیونها نفر زنده شود:

سزایان هخامنشی و اشکانی
در لباس و هیات خاص توری
های خود خاطره گشته‌های
درختان همین‌بارا زنده کردند



«ممن گورش شاه... هنگامی که به اراضی بابیل درآمدن سیاه پشمار من بی مزاحمت در میان شهر بابیل حرکت کرد، من به هیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومرواکد را دچار هراس کند، من نیامندنیهای بابیل و همه پرستگامهای آنرا در نظر گرفتم و در پیبود و دشمنان کوشیدم، خانههای ویران آنرا را ایجا کردم، به بندبختیهای آنان پایان دادم...»

و در این مصری که پنجاه خونین توحش و بربریت از آستین تمدن برآمده، جگرگاہ بردمان را می بردد، این گفته گورش - آن فاتح و کشور- کنای بزرگ - درگوشان رنگ بزند که: «من باکسانیت از جنگ راقبترم، زیرا درانسانیت یا کارهای خوب باید شاخص شده و در جنگ با بدی کردن و شرر رسانیدن...»
مگانیک سکوت مقدس به پایان میرسد، شاهنشاه ایران لب به سخن میکشاید، و پس از ۲۵ قرن با زیباترین کلمات به بنیانگذار و مدت

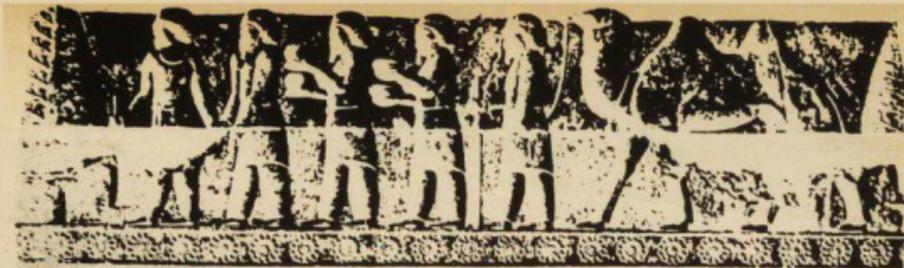
شاهنشاهی ایران خطاب میکنند، و به ملت ایران، در تاریخ خواهد ماند و از یاد نخواهد رفت.

اینک که آفتاب به نیه آسمان برآمده، شاهنشاه، شهبانو، والاحضرت والیمید، میسپانان، ایران دوستان و ایران شناسان، سپاهیان، و اژیوه عظیم خیرنگاران پاسارگاد را ترک میکنند.

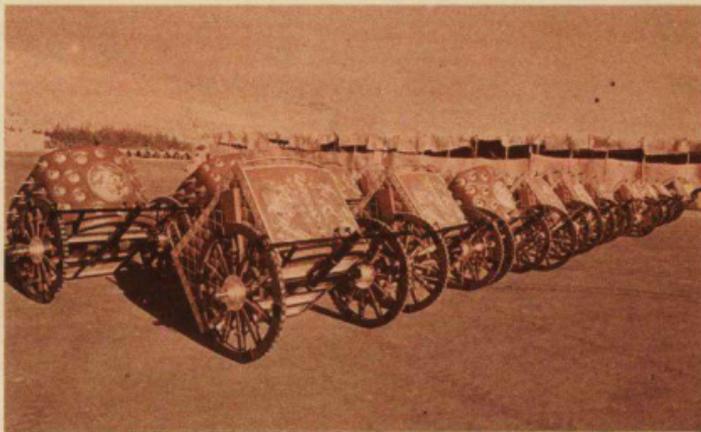
جهانیان این آئین پرشکوه را برصحنه تلویزیون دیده اند، آئینی یگانه که هیچ ملت دیگری برده زمین همچون آنرا نمیتواند برپا کند: تاریخ میباید از مثل مردی مانند گورش را بیاد ندارد و هیچ ملتی نمیتواند چنین باافتخار از بنیانگذار و مدتی سخن بگوید و او را تجلیل کند، مردی که بگفته اخیل: «... یک فانی سعادتمند بود، به نیت خود اراضی پیشبده خدایان او را دوست میداشتند زیرا دارای عقلی بود سرشار.»

پنجاهمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به پایان میرسد، اینک چشم و گوش جهان متوجه دشت جشیدیه است و یکبار دیگر سکوت آرامگاه گورش بزرگ را در خود فرو گرفته است، تاریخ نویسان گفته اند که بر سنگی از آرامگاه گورش زمانی این جملات نقش شده بوده است:
«دروایتقا من ارمیدادم، ممن گورش، شاه شاهان، اژرفهنگره من امیراتوری جسران را به پارسایان دادم، من براسیا فرمانروایی کردم، براین گور رشک میرم.»

رهگذران بر این گور بوسه میدهند و سر به آستانش میسازند، بران رشک نمی برند.



... وایشیپ لوله‌ای از کشش و کاسک‌های
تسیر هتایتی که در جشن‌های شاهنشاهی
نمایندگر شکوه آن دوره بود



کوروش‌های برنده مسابقه تانکا عازم شیراز شدند

روز یکشنبه ۱۸ مهر ماه، کوروش‌هایی
که در مسابقه مخصوص مجله تانکا (آپا
نام شما کوروش است) برنده شناخته شده
بودند، برای استفاده از برانسه‌های جشن
شاهنشاهی ایران، به شیراز اعزام شدند.
در این عکس، کوروش زنجانی تبار،
یکی از برندگان مسابقه «تانکا» را در حال
عضا حافظی با مادرش ملاحظه می‌فرمایید.

